

تأثیر سیاست‌های جنگ نرم آمریکا بر تنش‌های قومیتی در ایران با تأکید بر دوره

۲۰۱۴ تا ۲۰۰۴

دکتر حسن شمسینی غیاثوند^۱ - محمد بشیری آذر^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۳

چکیده:

خاورمیانه از دیرباز حائز اهمیت فراوان بوده است اما امروزه به دلیل مسائل متعدد از جمله وجود اقوام و گروه‌های مختلف و وجود ذخایر عظیم طبیعی به ویژه نفت، موقعیت و اهمیت این منطقه دوچندان شده است، ایالات متحده آمریکا با استفاده از قدرت نرم خود در منطقه خاورمیانه به مقابله با جمهوری اسلامی در سطح منطقه‌ای می‌پردازد و سعی در تضعیف قدرت مانور جمهوری اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه دارد و فضاهای اقتصادی و تهاجم فرهنگی، به مصابه عاملی بازدارنده در توسعه عمل نموده و روند تغییرات را کندتر کرده است و طبیعی است که توسعه باید ابتدا در ذهن انسان‌ها شکل گیرد و زمینه آگاهی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را برای انسان‌ها فراهم سازد، لذا به نظر می‌رسد رابطه عمیقی بین توسعه نیافتگی و تنش‌های قومی موجود، برقرار است که با توجه به فرهنگ سنتی و آرمان‌های مردم و همچنین تغییرات مداوم اوضاع جهانی، لازم است مساله عمیقاً مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: هویت شناسی، قدرت نرم، مداخله گرایی، قومیت گرایی، راهبردهای

امنیتی و موازنه تهدید

□ - استادیار و عضو هیئت علمی، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، قزوین، ایران
shamsini_h@yahoo.com

□ - دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی □ دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تاکستان، قزوین، ایران

مقدمه:

وجود مسئله تنوع قومی و قوم‌گرایی در ایران یک واقعیت انکار ناپذیر است و موجب گردیده واژه‌هایی مانند کثیرالقوم و جامعه چند قومی را به آن نسبت دهند. حضور و زندگی قومیت‌های مختلف مانند آذری‌ها، کردها، فارس‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، لرها و عرب‌ها در کنار یکدیگر و در چارچوب جغرافیای سیاسی واحد بیانگر تنوع فرهنگی - قومی جامعه ایران است. در شرایط کنونی اهمیت و حساسیت بیش از پیش نظام بین‌المللی به مسئله قومیت و قوم‌گرایی موجب پررنگ تر شدن نقش این متغیر در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده و در تامین امنیت یا تهدید امنیت نقش بسزایی ایفا می‌نماید. مع‌الوصف با وقوع انقلاب اسلامی در ایران یکی از ستون‌های اصلی حافظ منافع آمریکا در منطقه فرو ریخت. اقدامات نظامی، تروریستی و تحریم‌های اقتصادی و... نتوانست انقلاب اسلامی را در مقابل آمریکا به زانو درآورد و از طرفی قدرت نرم جمهوری اسلامی توانسته بود گفتمان انقلاب اسلامی را در جهان مطرح و نقش بازیگری فعال و موثر برای آن در صحنه بین‌الملل ایجاد نماید و حضور ایران منافع آمریکا را با چالش مواجه نماید. موقعیت بعد از انقلاب اسلامی موجب شد تا آمریکا تضعیف ایران را در راس سیاست خارجی خویش قرار دهد و برای مهار قدرت جمهوری اسلامی از راهبرد جنگ نرم استفاده کند. لذا هدف جنگ نرم آمریکا علیه ایران تقابل با قدرت نرم به منظور سرنگونی نظام اسلامی است و در این رساله تلاش شده است تا تاثیرات جنگ نرم آمریکا در تنش‌های قومی مذهبی در ایران در دهه اخیر تحلیل و ارزیابی شود.

مبانی نظری:

۱: مروری بر نظریه‌های موجود قومیت

الف) نظریه کلاسیک قومیت:

ابن خلدون را می‌توان از نخستین کسانی دانست که در مورد قوم و قومیت نظریه پردازی کرده است. به نظر وی اقوام و شکل‌گیری آنان طبیعی‌اند و تشکیل دادن کشور و دودمان دولت از راه قبیله و عصبیت بدست می‌آید. (ابن خلدون، ۱۳۴۴: ۲۹۴) به همین دلیل ابن خلدون نزاع گروه‌های قومی را عامل تغییر می‌داند. البته وی عصبیت یا انسجام اجتماعی را برای قومی که می‌خواهد نظام را دگرگون کند، ضروری می‌داند. هرگاه قبیله‌ها و گروه‌های بادیه نشین به پادشاهی و کشورداری نائل می‌شوند، دو امر آنان را مجبور می‌کند بر شهرهای بزرگ استیلا یابند: اول موجباتی که پادشاهی و کشورداری را بدان‌ها می‌خوانند، مانند آسایش طلبی و اقامت گزیدن، فرو نهادن بارهای سنگین (صحرا گردی و بادیه نشینی) و به کمال رساندن نقایصی که در زندگی بادیه نشینی وجود داشته است. دوم در نظر گرفتن خطراتی که ممکن است بوسیله ستیزه جویان و غوغا گران متوجه دولت شود، زیرا شهر بزرگی که در نواحی آن دولت است اگر دولت آن را تصرف نکند بیشتر پناهگاه ستیزه جویان قرار می‌گیرد. (ابن خلدون، ۱۳۴۴: ۶۷۶)

نظریه نوگرایی قومیت:

در دیدگاه نوگرایی، قومیت یک مفهوم ذاتی و طبیعی و حتی لزوماً یک نوع اشتراک در باورهای ذهنی در دراز مدت به حساب نمی‌آید، بلکه نوعی وسیله شمرده می‌شود که برای دستیابی به هدف‌های دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. این هدف‌ها عمدتاً هدف‌های سیاسی و اقتصادی هستند و این رویکرد ابزارگرایی قومیت را مفهومی مدرن بشمار می‌آورد که همچون ملیت ابداع شده است. (برتون، ۱۳۸۰: ۲۳۷)

البته یک مکتب واحد نوگرا وجود ندارد و تصور بنیادی در این رویکردها آن است که هویت قومی یک وفاداری پیرامونی است و به آسانی می‌توان آن را به گونه‌ای عقلانی برای دنبال نمودن اهداف سیاسی و اقتصادی دستکاری کرد. به نظر اسمیت ناسیونالیسم آشکارا یک ایدئولوژی و نهضت مدرنیستی است، بدین معنا که این پدیده جدید و تا حدودی متاخر است و بعنوان یک ساختار اجتماعی و سیستمی فرهنگی، ملت نیز جدید

و متاخر بوده و از قرن هجدهم به بعد ظهور کرده است. بعنوان یک سیستم نظم بین-المللی دولت‌های ناسیونالیسم هم جدید و نسبتاً متاخر می‌باشد. سه مورد فوق ناسیونالیسم، ملت و نظم بین‌المللی دولت‌های ناسیونال همگی محصول مشترک شرایط مدرن هستند و این فقط ناسیونالیسم نیست که مدرن است. (عبدالرضا نواح و مجتبی تقوی نسب، ۱۳۸۸: ۹۷)

ب) نظریه پسامدرنیته قومیت:

نظریه پردازی‌های پسامدرنیته به نوعی ناظر بر بروز بحران‌های قومی از دهه ۱۹۸۰ می‌باشد. در این دیدگاه قومیت مداری، نژاد پرستی و عدم تحمل و تساهل ناشی از تکیه بیش از حد بر فردیت انسان‌ها و هویت گروهی و اجتماعی و نیز بازتاب کاهش نقش دولت‌ها است که به شکل منازعات قومی تبلور می‌یابد. در اندیشه‌های پسامدرنیته بر عقل انسان و حدود و توانایی‌های آن در دستیابی به حقایق امور و پدیده‌ها تردید وارد شده و ما با تعریف جدیدی از انسان مواجه می‌شویم که بیش از حد بر فردیت خود متکی است و مایل نیست خود را با نظم اجتماعی و جهان سازگار کند. در چنین جوی، زمینه تعارضات قومی و فرهنگی، وسواس هویت، نژادپرستی و عدم تحمل و تساهل با دیگران فراهم می‌آید. (مقصودی، ۱۳۷۷، ۱۲۴-۱۲۷) رویکرد پسامدرنیته بر مبادی یا بر نتایج متفاوت در عرصه‌های روابط قومی، از منظر فرهنگ و ارتباطات پای می‌فشارد. مبادی متفاوت بدین صورت که نه ضرورتاً توسعه و گسترش روابط فرهنگی و ارتباطات در جوامع، بلکه شقاق، شکاف‌ها و خلاهای فرهنگی و ارتباطی مورد توجه قرار گرفته است. (مقصودی، ۱۳۷۹: ۱۷۵) بطور کلی در مجموع مباحث پسامدرنیته می‌توان چنین گفت که بنظر این دیدگاه، مدرنیته که موجبات بحران هویت و معنا را در بشریت بوجود آورده، خود موجب بروز مسائل و تحولات جدیدی شده است که بروز بحران‌های قومی نیز از آن جمله‌اند.

کومار روپسینگه در بررسی انواع تعارضات داخلی، تعارضات هویتی را فراگیرترین و خشن‌ترین انواع نزاع دانسته و معتقد است که هر کجا مؤلفه‌ای قومی، مذهبی، عشیره-ای یا اختلافات زبانی حاکم است، این نوع از تعارضات هویتی زمینه بیشتری برای ظهور دارند و آمیزه‌ای از هویت و امنیت جویی را مورد هدف قرار می‌دهند. در این حوزه، ستیز اصلی غالباً به توزیع و تمرکززدایی قدرت مربوط می‌شود. هویت جویی نیز به مثابه واکنش‌های تدافعی معطوف به احتراز از نابودی مادی و یا معنوی است که حاکی از به خطر افتادن هسته معنایی زندگی یک گروه اجتماعی می‌باشد. در این چارچوب، مطالعه گسترده‌ای در دهه ۶۰ و ۷۰ صورت گرفت که قومیت در اکثر آنها به عنوان یکی از اشکال و یا منابع خشونت و بی‌ثباتی بررسی شده است. (شولتز، ۱۳۸۱: ۸۷)

در سال ۱۹۶۹ یک گروه تحقیقاتی خبره، ۱۶۰ مناقشه را در یک دروه زمانی ۱۵ ساله از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۹ بررسی کردند. آنها پس از استخراج نتایج به سه دسته بندی کمی رسیدند:

اول. مناقشات ناسیونالیستی شامل مناقشه‌های قومی، نژادی و مذهبی و گروه‌هایی که به خاطر زبان مشترک خود را یک قوم می‌پنداشتند.

دوم. درگیری‌های طبقاتی و صنفی که مسائل مربوط به اختلافات اتحادیه‌های کارگری، کارفرمایی و دولت را در بر می‌گرفت و یا آشوب‌های طبقات پایین علیه دولت را شامل می‌شد.

سوم. سایر منازعات که با دو دسته فوق متفاوت بودند. مثل توطئه و کودتای دو گروه نظامی و سیاسی علیه همدیگر. (افتخاری، ۱۳۷۹: ۱۲۴)

نتایج تحقیقات حاصل از مطالعات این گروه، شگفت آور بود. هفتاد درصد از مناقشات مورد مطالعه، ناشی از تعصبات ناسیونالیستی و قومی بودند. پانزده سال بعد یعنی در سال ۱۹۸۴، همان منازعات مورد ارزیابی دوباره قرار گرفت و معلوم شد که ۳۰ مورد از

آنها حداقل یکبار به درگیری‌های شدید داخلی منتهی شده است. (دیوید ساندرز) نیز در بحثی پیرامون ویژگی‌های ساختاری نظام‌های سیاسی، منبع بی‌ثبات کننده ساختاری را در سه عامل بررسی می‌کند: فشار حکومت (سرکوب و خشونت حکومتی)، نابرابری و شکاف‌های ساختاری. وی مهمترین شکاف‌های ساختاری را شکاف‌های اجتماعی مربوط به گروه‌های مذهبی و گروه‌های قومی - زبانی دانسته و اشاره می‌کند که ادبیات موجود در بررسی مهمترین اشکال شکاف‌های اجتماعی و سیاسی و پیامدهای آن متعدد است.

ج) ظرفیت تبیینی قومیت در تحلیل «امنیت ملی» کشورهای کثیرالقوم

در مطالعات دوره جنگ سرد، قومیت و ناسیونالیسم قومی بیشتر به عنوان متغیر بی‌ثباتی سیاسی داخلی نگریسته می‌شد. آن چنان که مورگنتا اشاره می‌کند؛ این عامل به عنوان یکی از نیروهای مورد استفاده قدرت‌های بین‌المللی در برقراری توازن قدرت به حساب می‌آمد. همچنین در برخی از متون این دوره، قومیت در چارچوب مطالعات امنیت منطقه‌ای و به عنوان متغیری که امنیت منطقه‌ای در جهان سوم را به تهدید می‌اندازد و به همان میزان راه حل منطقه‌ای نیز می‌طلبد؛ بررسی شده است. در این متون نیز قومیت مسئله اصلی مورد توجه جهان سوم را به لحاظ همبستگی اجتماعی پایین، تجربه اندک در ملت و دولت سازی و تهدیدات بالفعل و بالقوه ناشی از این مسائل، یکسان می‌دانستند، اندیشمندان بلوک شرق نیز در بحث پیرامون منازعات منطقه‌ای بر ایده‌ها و رویکردهای کمونیستی و سوسیالیستی تأکید و انتظار داشتند که سرانجام آگاهی‌های قومی، جای خود را به آگاهی و تضاد طبقاتی دهند. آنان نتیجه گیری کردند که چنین مؤلفه‌ای در آینده، دیگر به عنوان متغیر مؤثری مطرح نخواهد پایان جنگ سرد و فروپاشی ابرقدرت شرق نشان داد که نگرش و سیاست‌های کمونیستی در محو آگاهی قومی و تعلقات ملی‌گرایانه، توفیق چندانی نداشته است. کشورهایی که اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان الگوی عملی خود انتخاب کرده بودند، به یک باره بحران شدند و در میان آنها ناسیونالیسم قومی تبدیل به نیروها و جنبش‌های تجزیه طلبانه‌ای

شد که سهم عمده‌ای در وقوع نا امنی‌های پس از جنگ سرد ایفا نمودند.
(امیدی، ۱۳۸۱: ۵۴)

فروپاشی نظام دو قطبی جهانی، هم موجب تغییر اساسی محیط امنیتی و هم سبب تحول و تجدید نظر در نقاط ثقل و محورهای مطالعات امنیتی شد. (رابرت ماندل) این دگرگونی محیطی را از طریق سه مؤلفه کاهش حاکمیت ملی، بالا رفتن وابستگی متقابل بین‌المللی و افزایش کشمکش‌های پراکنده و بی‌قاعده توضیح می‌دهد. به اعتقاد او، تجزیه برخی ملل مهم چند قومی در کنار افزایش منازعات قومی، تضعیف حاکمیت ملی و دگرگونی چارچوب مطالعات امنیت ملی را در برداشته است همچنین آنتونی بریج پدید آمدن دولت‌های ملی مستقل جدید و نیز ظهور بازیگران فروملی کثیر را از زمینه‌های تضعیف الگوی دولت محور در مطالعات امنیت ملی می‌داند. بر این اساس، تضعیف الگوی مذکور، موجب تغییر درک ما از تهدید می‌شود و آگاهی ما را از این که چه اموری از موارد تهدید اصلی به شمار می‌آید؛ متحول می‌سازد. به عبارتی دیگر، تحول محیط امنیتی بر زوال الگوی واقع‌گرایی سنتی در روابط بین‌الملل تأثیر بسیاری گذارده است. (کنت کریستی) مؤلفه‌های جدید محیط امنیتی را بدین صورت توضیح می‌دهد: مفاهیم جدیدتر مرتبط با حوزه امنیت در دوره پس از جنگ سرد، کمتر بر ایده «یک دشمن» و نیز این ایده که همه تهدیدات نظامی هستند؛ تمرکز داشته‌اند. (ماندل، ۱۳۷۸: ۲۹)

به لحاظ تعیین ماهیت تهدیدات و متغیرهای امنیتی مرتبط با مرجع امنیت، وضعیت پیچیده‌ای دارند، زیرا امنیت گروه‌های قومی نیز همچون شهروندان، ملت و دولت وارد معادلات امنیتی می‌شود. همانطور که امنیت دولت می‌تواند از طریق تهدیدات ناسیونالیسم قومی مورد هدف قرارگیرد؛ سیاست‌های خاص قومی دولت نیز می‌تواند تهدیداتی را متوجه امنیت گروه‌های قومی نماید. پس، متغیرهای امنیتی تهدیدزا در چنین جامعه‌ای هم می‌تواند معطوف به امنیت دولت و امنیت گروه‌های اجتماعی باشد.

«دیتریش فیشر» با تبیین خاصی از تهدید، معیارهای یک متغیر امنیتی را بدین ترتیب توضیح می‌دهد که اگر تهدید پدیده‌ای متوجه بقا و موجودیت سازمانی، فرهنگی، اعتقادی و هویتی یا بقای رژیم سیاسی و دولت باشد و از گستره فراگیری لازم و اعتبار و اهمیت مناسب نزد رهبران سیاسی برخوردار باشد؛ مقوله‌ای امنیتی محسوب می‌شود. فیشر، رشد جنبش‌های قومی که انسجام اجتماعی را تهدید می‌کند یا فرایند براندازی سیاسی که بقای رژیم را هدف قرار می‌دهد به عنوان متغیرهای امنیتی معرفی می‌نماید.

بنابراین نابرابری سیاسی و اقتصادی میان هویت‌های فروملی و غلبه ایدئولوژی یک گروه بر سایر گروه‌های اجتماعی، از علل اصلی استمرار درگیری‌ها به حساب می‌آیند. بر خلاف تهدیدات متعارف، این نوع درگیری‌ها کمتر قابل پیش بینی است و فاقد مرزهای روشن میان منابع داخلی و خارجی درگیر می‌باشد؛ اما از نقاط پایان آشکاری نیز برخوردارند.

تهدیدات سیاسی قومیت، علاوه بر تأثیر عمیق بر روابط دولت - جامعه و شکل‌گیری الگوهای خاص دولت، می‌تواند معطوف به تضعیف مشروعیت سیاسی و ناکارایی دولت در بسیج سیاسی گسترده، انحصار زدایی از اعمال خشونت دولت و تضعیف هویت ملی فراگیر باشد.

«لوسین پای» در مورد نقش تنوع قومی در ظهور بحران در هویت ملی معتقد است که این نوع بحران وقتی بروز می‌نماید که دولت به دلیل اینکه عناصر مهمی از جمعیت کشور به گروه‌بندی‌های فروملی التزام بیشتری دارند؛ نمی‌تواند به عنوان یک واحد ملی کارآمد اجرای نقش نماید. به عبارت دیگر، کار ویژه‌های دولت - ملت به واسطه عدم حمایت از سوی یک احساس قوی از ملیت به طور رضایت بخش ظهور و اجرا نمی‌شود. (آزر و دیگران، ۱۳۷۹: ۳۷۶)

«آنتونی اسمیت» نیز قوم‌مداری را عامل انسجام زدایی در عرصه هویت و قدرت ملی می‌داند. از دیدگاه او، وجدان قومی که هویت خود را در هم خونی، هم نژادی، هم زبانی و

هم دینی، زیستن و پرورش در بستر فرهنگ قومی گذشته، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک می‌جوید؛ مجموعاً برآیندی را ایجاد می‌کند که حاصل آن تشکیل هویت قومی و تقویت همبستگی و انسجام قومی در مقابل هویت جامع و ملی است. این برآیند از لحاظ سیاسی به نیرویی تبدیل می‌شود که معطوف به قدرت و دولت مستقل بوده و از نظر فرهنگی به دنبال رسمیت بخشیدن به ارزش‌های فرهنگی و قومی خود می‌باشد. (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۷۶)

۲: نتیجه‌گیری

واقعیات دهه اخیر بسیاری از پیش‌بینی‌های ارائه شده در متون اولیه مربوط به مطالعات قومی در دهه‌های اولیه جنگ سرد را زیر سؤال برد و خیلی از مفروضات و فرضیه‌ها مورد تجدید نظر قرار گرفت. امروز دیگر اندیشمندی با قاطعیت نمی‌گوید که رشد شاخص‌های نوسازی و تحرک اجتماعی و حتی مشارکت سیاسی بالاتر در جوامع چندقومی، هویت‌های قومی و گروهی نخستین را از بین خواهد برد. دیگر نبود منازعات قومی در روابط گروه‌های قومی یک کشور به منزله انسجام و یکپارچگی اجتماعی تلقی نمی‌شود. همچنین تجربه کشورهای اروپایی در فرایند ملت‌سازی، تنها مسیر طی شده و مطلق انگاشته نمی‌شود. همه این تردیدها در بین اندیشمندان شاید به این معنی باشد که ملاحظات امنیتی و سیاسی پیرامون قومیت، امری بسیار پیچیده است. به این خاطر، شناخت فعلی از این ملاحظات باید تکمیل شود و به مسائل امنیتی - قومی هر جامعه‌ای نیز باید به صورت موضوع خاصی نگریسته شود که قواعد عامه بر آنها چندان تعمیم پذیر نیست.

اما واقعیات سیاسی و اجتماعی کشورهای چند ملیتی و چند قومی در حال توسعه و نیز بررسی‌ها و یافته‌های متفکرین این حوزه نشانگر آن است که اکثر این جوامع به لحاظ امنیت ملی، سطح رشد و توسعه در ابعاد مختلف آن، توان ملت‌سازی و دولت‌سازی و برخی دیگر از مؤلفه‌های کلان، از تنگناها و معضلات حادی رنج می‌برند که

دیگر دولت‌ها وجوامع یک دست دچار آنها نیستند. بنابراین می‌توان اذعان نمود که قومیت و ناسیونالیسم قومی، امروز می‌تواند به عنوان یک متغیر راهبردی، همپای متغیرهایی مانند ژئوپلیتیک و منابع راهبردی مانند نفت و یا محیط بین‌المللی، تبیین گر مسائل بنیادین به ویژه امنیت ملی جوامع چند قومی در حال گذار باشد. به ویژه با تحولات شگرفی که در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی و ملی و جهانی شاهد آن هستیم. بدون وارد و دخیل نمودن ملاحظات مربوط به قومیت، چنین جوامعی نخواهند توانست برای خود امنیت ملی پایدار، اقتصاد پویا و پیشرو و انسجام سیاسی و اجتماعی مستحکمی را در عرصه ملی و بین‌المللی فراهم نمایند. چنانکه حل مسئله قومیت، فرصت‌ها و منابع بنیادینی را پیش روی دولت ملی قرار خواهد داد؛ عدم توجه راهبردی به آن نیز می‌تواند در آینده دولت ملی را با بحران‌های عمیقی مواجه سازد.

جنگ نرم

قدرت به معنای توانایی انجام دادن امور و نفوذ بر دیگران جهت ایجاد تغییر مطلوب در رفتار آنها از مفاهیم بنیادین سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورهاست که به مثابه بستر و زمینه بسیاری از رخدادها و پدیده‌ها تلقی می‌شود. نکته بسیار مهم بروز تحول در ماهیت و شکل قدرت است که مورد توجه بسیاری از نظریه پردازان روابط بین‌الملل قرار گرفته است. قدرت نرم و رهیافت‌های تئوریک مرتبط با آن مانند هژمونی ملایم یا خیرخواه و رهبری جهانی در این چارچوب جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. به طور کلی تئوری‌های نرم افزار گرایانه بر ظهور قدرت در شکل و ماهیت جدید خصوصا پس از پایان جنگ سرد تاکید دارد. الگوهای نرم افزار گرایانه قدرت که در اوایل دهه ۹۰ توسط جوزف نای، مطرح گشت موضوع جدیدی در حوزه سیاست خارجی آمریکا محسوب نمی‌شود. ماهیت حوادث ۱۱ سپتامبر جایگاه نوینی بدان بخشید- در حقیقت تئورسین قدرت نرم "شخصیت نئولیبرال امریکایی جوزف نای" می‌باشد او نظریه خود را در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۹ در مقاله‌ای با عنوان "ماهیت متحول قدرت جهان" طرح کرد. (فلاح نژاد، سایت راسخون) در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت ایالات متحده از حضورش در افغانستان و

عراق علاوه بر اهداف اعلامی، اهدافی واقعی و اعمالی را دنبال می‌کند، اگر چه آمریکا هدفش را از ورود به عراق، مبارزه با استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، و در افغانستان مبارزه با تروریسم اعلام کرد، اما پس از سال‌های اولیه حضور آمریکا در افغانستان، مشخص شد آمریکا قصد خروج کامل از این کشورها را ندارد. با اینکه اوپاما اعلام کرد تا سال ۲۰۱۱ عراق و تا سال ۲۰۱۴ افغانستان را ترک خواهد کرد، اما تلاش آمریکا برای انعقاد موافقتنامه امنیتی و استراتژیک با این دو کشور، نشان‌دهنده تمایلش برای حضور مداوم در خاورمیانه است، به عنوان مثال، موافقتنامه استراتژیک آمریکا و افغانستان که اوپاما و کرزی آن را امضا کردند. (اگرچه گروه‌های داخلی و خارجی افغانستان مخالف آن هستند) روابط همه‌جانبه آمریکا و افغانستان را مدون کرد که تضمینی برای حضور مداوم و غیرمستقیم آمریکا در افغانستان است.

کاربرد قدرت نرم در ابعاد تبلیغاتی و رسانه‌ای

جوزف نای در مقاله‌ای در فصلنامه شورای روابط خارجی در ۱۹۹۶ با نگاه به سیر تاریخی کاربرد قدرت نرم به ویژه در ابعاد تبلیغاتی و رسانه‌ای در آمریکا به این نتیجه می‌رسد که دادن اولویت اندک به قدرت نرم در دوره پس از جنگ جهانی دوم موضوعی قابل تأمل است. فقط پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود که امریکایی‌ها مجدداً اهمیت سرمایه‌گذاری در ابزارهای قدرت نرم و موضوع ارتباط با افکار عمومی و سیاست خارجی دولت‌ها را در قالب دیپلماسی عمومی درک کردند. جوزف نای نقش دیپلماسی عمومی را در پیشبرد اهداف دولت‌ها از طریق تبلیغ و ارائه تصاویر مثبت از یک کشور بررسی می‌کند. دیپلماسی عمومی «افکار عمومی را هدف قرار می‌دهد و از لحاظ پیامد ها و نتایج از همان اهمیت ارتباطات دیپلماتیک پنهان و سنتی بین سران کشورها برخوردار است. اطلاعات نقش مهمی در این رابطه ایفا می‌کند و می‌توان گفت اطلاعات قدرت است و یک منبع قدرت نرم محسوب می‌شود. سیاست و دیپلماسی باید با یکدیگر تطابق و سازگاری داشته باشند در غیر اینصورت بازاریابی برای پیام‌های دیپلماسی عمومی به رگباری از پیام‌های درهم و نامنظم تبدیل خواهد شد و کارایی قدرت نرم مستلزم درک

این نکته است که دیگران چگونه پیام‌های ما را می‌شنوند و بر همین اساس پیامها را دقیقاً تنظیم کنیم. (نای، ۱۳۸۴)

"ایکنبری" که به سنت فکری نئولیبرالیسم در روابط بین‌الملل تعلق دارد سعی می‌کند مفهوم قدرت نرم جوزف نای را در چارچوب مفهومی هژمونی ملایم و در سطحی نهادینه‌تر هژمونی لیبرال یا هژمونی دموکراتیک گسترش دهد. در نظام‌های هژمونی ملایم و مبتنی بر رضایت طرفین که در آنها محدودیت‌هایی بر قدرت سلطه‌گر اعمال می‌شود نظام حاصله با شدت کمتری توزیع قدرت زیر بنایی را منعکس می‌کند و از ارزش مقابله با قدرت مسلط کاسته می‌شود. به رغم این که مقابله و توازن همچنان انتخاب کشورهای ضعیف‌تر است طبع ملایم و محدودیت‌های هادی قدرت هژمون انگیزه آنها را از بین می‌برد.

اصلی‌ترین نشانه‌های جنگ نرم را می‌توان ایجاد غافلگیری راهبردی دانست. شبکه سازی، مفهوم سازی، سازماندهی نهادها و تولید ادبیات اقناعی در زمره نشانه‌های جنگ نرم از قرن نوزدهم به بعد بوده است. تحول در ابزارهای تکنولوژیک منجر به گسترش جنگ نرم ایالات متحده آمریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی است. وزارت امور خارجه آن کشور بخش دیپلماسی عمومی سازماندهی شده با هدف گسترش قدرت هنجاری در ادراک سیاسی و اجتماعی سایر کشورهاست که در صدد تهیج گروه‌های اجتماعی هویت گراست. بخش جنگ سایبری از نوامبر ۲۰۰۱ سازماندهی شد که بخشی از جنگ نرم محسوب می‌شود که از طریق ابزارهای ارتباطی و تولید ویروس‌های متعدد زمینه تخریب ابزارهای قدرت کشورهایی را فراهم آورد که در شرایط تولید هویت و قدرت مقاومت هستند. جنگ نرم آمریکا علیه کشورهای انقلابی و رادیکال با ادبیات رومانتیک و مردم گرایانه پیوند یافته است. فرایند تحول قدرت نرم از زمان جرج واشنگتن را می‌توان مورد ملاحظه قرار داد. در این دوران آمریکا تلاش داشت فرایند جدیدی از کنشگری در سیاست بین‌الملل را در دستور کار خود قرار دهد. (نای، ۱۳۸۴: ۲۳)

سیاست تغییر را می‌توان یکی از سازوکارهای کنش راهبردی سیاست خارجی آمریکا در برخورد با محیط‌های پیرامونی و کسب اراده‌ی قدرت‌های بزرگ برای مقابله با چنین بازیگرانی از طریق فرسایش قدرت محسوب می‌شود. (متقی، ۱۳۹۰: ۲۶۸)

مشروعیت سیاسی به عنوان هسته مرکزی قدرت کشورها تلقی می‌شود براین اساس کارگزاران جنگ نرم تلاش می‌کنند تا مشروعیت سیاسی کشورها را کاهش داده، هرگاه مشروعیت زدایی شکل گیرد در آن شرایط امکان گسترش چالش و تضادهای اجتماعی فراهم می‌شود. شورش، بی ثباتی و بحران‌های اجتماعی را می‌توان واکنشی نسبت به مشروعیت سیاسی کشورها دانست. (بی‌تام، ۱۳۸۸)

نهادها عامل مشروعیت دهنده نظام سیاسی بوده و چگونگی اجرای قواعد توسط نخبگان را توصیه می‌نماید. هر مجموعه فرهنگی و هویتی که بتواند نهادهای پایدار «با ثبات» انعطاف پذیر و کارآمدی را سازماندهی کند از بقای سیاسی و مشروعیت بیش‌تری برخوردار خواهد شد. (متقی، ۱۳۹۰: ۵۹) پس می‌توان نهادهای سیاسی را یکی از اهداف اساسی جنگ نرم در محیط‌های منطقه‌ای و در فضای منازعات نامتقارن دانست. خاورمیانه بزرگ بر ضرورت نهادسازی تأکید داشتند و کارگزاران آمریکا آن را در قالب‌های سازماندهی نهادهای دموکراتیک مورد توجه قرار داده‌اند. هدف آن ایجاد نهادهایی است که بتواند ارزش و هنجارهای غربی را در آن باز تولید نمایند. چگونگی و مکانیسم توزیع قدرت در هر کشور متناسب با الگوی ساختاری انجام می‌پذیرد. ساختارها عمدتاً ثابت هستند و کشورهایی که از قابلیت و نقش جهانی در سیاست بین‌الملل برخوردار می‌شوند که حوزه نفوذ دو قدرت آنها نیز افزایش پیدا کند. لذا برهم خوردن ساختار دو قطبی منجر به دگرگونی‌های راهبردی و ژئوپولیتیکی شد و در قالب ژاندارم جهانی شکل گرفت (ایالات متحده) و جهان گرای نمادی از کنش مبتنی بر هژمونی دانست.

در قالب نقش ملی "پلیس جهانی" «هدف ایالات متحده تأثیرگذاری بر واحدهای دیگر و وادار کردن آنها به انجام رویه رفتاری است که با اهداف و الگوهای ایالات متحده هماهنگی داشته باشد. هژمونی لازم زمانی شکل می‌گیرد که یک بازیگر مرکزی که دارای قدرت فراگیری در نظام بین‌الملل است از قابلیت و اراده‌ی کافی برای رهبری نظام بین‌الملل ایجاد و اعمال نظم بین‌المللی و تأثیرگذاری بر حوادث بین‌المللی برخوردار باشد.

استفان والت بر این اعتقاد است که هرگاه دولتی با یک قدرت نیروی بالقوه تهدیدگر روبرو شود در آن شرایط تلاش می‌کند تا الگوی متفاوتی از دنباله روی اتحاد موازنه و رویارویی را در دستور کار خود قرار بدهد. اگر "هژمونی طلبی آمریکا" کاهش پیدا کند ثبات بین‌المللی آمریکا برای مقابله با بسیاری از بازیگران منطقه‌ای، از مشروعیت بین‌المللی لازم برخوردار نیست. (متقی، ۱۳۹۱: ۹۷)

مقاومت را می‌توان نمادی از به کارگیری الگوهای بازدارنده از سوی قدرت‌های بزرگ و واحدهای چالش‌گر در حوزه سیاست خارجی دانست. ضرورت‌های قدرت نرم ایجاب می‌کند که بتوان از طریق فرایندهای همکاری جویانه گروه‌های تخصصی با ساختار حکومتی به روش‌های مطلوب در امنیت سازی و قدرت سازی را شناسایی نمایند. (متقی، ۱۳۹۰: ۹۸)

جنگ نرم و مداخله گرایی راهبردی به عنوان دو متغیر مستقل سیاست خارجی آمریکا در دوران‌های مختلف تاریخی دانست. علت اصلی آن را در ارتباط با زیرساخت‌های فرهنگ سیاسی آمریکا همچون رسالت گرایی، برتری گرایی و استثناء گرایی دانست. در رویکردهای امنیتی نظام سیاسی و اقتصادی آمریکا هیچ گروهی نمی‌تواند تنوع ادراکی و تحلیلی جامعه آمریکا را نادیده انگارد. هر یک از نظریه پردازان همچون مورگنتا، والتز، بروکس، استفان والت، مرشایمر و ... ضرورت کاربرد قدرت را براساس ضرورت‌های ساختاری نهادهای اجتماعی و پی آمدهای حاصل از آن تاکید داشته‌اند.

جنگ نرم و مداخله گرایی مورد تأکید همه آنان بوده فقط تفاوت آنها در به کارگیری سازو کارهای اعمال قدرت متناسب با ضرورت‌های کنش راهبردی و ژئوپلوتیکی دانست.

واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی یا، خط‌مشی‌های معطوف به قدرت و توجه به آرمان‌ها و ارزش‌ها، همواره دو کانون عمده در سیاست خارجی آمریکا بوده‌اند. با بررسی خط‌مشی‌های خارجی روسای جمهور آمریکا در سال‌های پس از جنگ سرد که در فصل پیشین بررسی شد، می‌توان دریافت که سیاست این کشور در قبال منطقه خاورمیانه در سال‌های مزبور با فاصله گرفتن از سیاست‌های معطوف به قدرت به تدریج به سمت آرمان‌ها و ارزش‌ها گرایش پیدا کرده است. (امام زاده فر، ۱۳۹۰، جزوه درسی) هر چند برخورد ابتدا آرمان‌گرایانه و سپس واقع‌گرایانه بوش پدر به جنگ خلیج فارس، از یک سو، و تبلیغ آرمان‌گرایانه او از نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا و صحبت واقع‌گرایانه از صلح دموکراتیک، از سوی دیگر، نشان‌گر این بودند که وی در انتخاب میان آرمان‌ها و واقعیات چندان عزم راسخ نداشت. (متقی، ۱۳۹۰: ۱۸۵)

اما در دوره کلینتون، سیاست بیشتر متمایل به آرمان‌گرایی آمریکا در قبال کشورهای خاورمیانه، صلح اسرائیل و فلسطینی‌ها و ایران کاملاً مشهود بود. در دوران ریاست جمهوری جرج بوش پسر نیز، خط‌مشی آرمان‌گرای آمریکا در قبال منطقه خاورمیانه در قالب دموکراتیزه کردن منطقه، تأکید روی تأسیس یک کشور فلسطینی، برای اولین بار، خود را نشان داد. (www,A.E.L,2001)

مساله هویت در گفتمان‌های سیاسی و سیاست خارجی پس از جنگ سرد مطرح شده است، بدین معنا که کشورها چون هویتی مشخص دارند منافع ملی روشنی هم دارند. اگر منافع ملی یک کشور به خوبی معلوم باشد به همین سان خطرهای هم به سادگی قابل شناسایی است.

ولی اگر سیاست خارجی دچار بحران هویت باشد منافع ملی روشنی وجود ندارد که کشور بخواهد موانع در برابر آن را شناسایی کند و برنامه ریزی لازم را انجام دهد. از این

رو گزینه برتر حل بحران هویت است. باید دید که ریشه بحران هویت در سیاست خارجی در کجا است. یک عامل تعیین کننده در بحران هویت ساختار نظام بین‌الملل است و نظام بین‌الملل کنونی نه بر موازنه نیروها که هژمونی آمریکا استوار است. باید در نظر داشت در عرصه بین‌الملل قدرت و هویت در تعامل پویا با یکدیگرند. (کرم، ۱۳۸۳)

بی‌گمان هنگامی که درباره کاربرد قدرت آمریکا سخن گفته می‌شود پای دموکراسی آمریکایی و هویت با درونمایه لیبرال نیز به میان آمد. از این رو مشروعیت کاربرد زور از سوی آمریکا از دید کشورهای جهان نیز در ارزیابی سیاست خارجی آمریکا در متن هویت آمریکایی عاملی مهم به شمار می‌رود. «هانری نو» بر این باور است که منافع ملی ایالات متحده از یک گونه نیست که تنها در چارچوب قدرت تعیین شود، بلکه منافع ملی آمریکا گوناگون است و بستگی به توزیع «قدرت» و «هویت» میان ایالات متحده و دیگر کشورها دارد. برای نمونه روابط آمریکا با کشورهای عضو اتحادیه اروپا بر پایه همکاری تعریف شده است بدین مفهوم که دو طرف هویت‌های کمابیش هم سان دارند، هرچند ایالات متحده نیرومندتر از کشورهای اروپایی است. از سوی دیگر روابط ایالات متحده با کشورهای رو به توسعه (در آسیا، آفریقا، خاورمیانه، آمریکا لاتین) در سایه هژمونی توصیف می‌شود. از نظر توزیع قدرت آمریکا نیرومندتر از کشورهای روبه توسعه (از جمله کشورهای خاورمیانه) است و با این کشورها از حیث هویت یکسره متفاوت است. به سخن دیگر هویت‌ها بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا همگرا و در خاورمیانه واگرا است. هم قدرت و هم ارزش‌های هویتی (هویت- ارزش‌ها) نقشی برجسته در شکل دهی به منافع ملی آمریکا در خاورمیانه بازی کرده است. (متقی، ۱۳۹۰: ۹۸)

در نخستین سال‌های جنگ سرد سیاست‌های مبتنی بر قدرت مهمترین نقش را در سیاست آمریکا در این منطقه داشته است. آموزه‌های ترومن و آیزنهاور در این چارچوب بهتر درک می‌شود. این نکته که سیاست سازان آمریکا هیچگونه شباهت هویتی میان آمریکا و خاورمیانه (برخلاف اروپا) نمی‌بینند، برآمده از واگرایی هویت‌ها است و این واگرایی هویتی سبب شده است که ایالات متحده سیاست‌های مبتنی بر قدرت را در

منطقه پیگیری کند. از سوی دیگر ممکن است چارچوب هویت برای شناخت بهتر سیاست آمریکا در زمینه مناقشات اعراب و اسرائیل سودمند باشد. بی گمان سیاست‌های داخلی آمریکا نقشی برجسته در این مرحله داشته است. با وجود این همسانی‌های فرهنگی بیشتر میان اسرائیل و آمریکا می‌تواند سبب پایبندی ویژه آمریکا به اسرائیل باشد. «مایکل بارنت» می‌گوید سکولار بودن اسرائیل، دموکراسی و هویت غربی آن و نیز میراث یهودی مسیحی مشترک اسرائیل و آمریکا نقش مهمی در ایجاد این پایبندی بازی کرده است. پس در اینجا باید عامل هویت را در ارزیابی سیاست آمریکا نسبت به اسرائیل در نظر گرفت. (کسینجر، ۱۳۷۹: ۱۹۶)

جنگ نرم بدون تولید قدرت نرم شکل نمی‌گیرد. قدرت نرم انعکاس تولید مفاهیم ادبیات و قالب‌های گفتمانی است که مبادرت به دشمن سازی می‌کند. آمریکایی‌ها تلاش می‌کنند تا از طریق جذابیت هنجاری نهادی و رفتاری موقعیت خود را در افکار عمومی بین‌المللی ارتقاء دهد. "جنگ شبکه محور" را می‌توان در زمره اقداماتی دانست که ابزارهای نظامی خود را از دست داده و تحت الشعاع قدرت نرم قرار گیرند. دیپلماسی عمومی "نماد کاربرد رسانه برای کنترل افکار عمومی در فضای جنگ شبکه محور دانست. شاخص‌های جنگ نرم در قالب شبکه محور بر اساس مشاهده تعیین موقعیت تصمیم گیری و اقدام تبیین و سازماندهی می‌شود.

"انقلاب‌های رنگی" تمامی شاخص‌های یاد شده را داراست. اهمیت کاربرد الگوی شبکه محور در اثر بخشی و تاثیرگذاری آن است. جنگ نرم براساس الگوی شبکه محور با ادبیات دموکراتیک به منظور عامل تشکیل بسیج جامعه و نهادهای اجتماعی علیه اقتدار حکومتی محسوب می‌شود. لذا ویژگی‌های انقلاب‌های رنگی را در ماهیت دموکراتیک آن مورد توجه قرار داد. (بیات، ۱۳۹۰)

سیاست و ارتباطات از طریق "دیپلماسی عمومی" بخشی از قدرت نرم ایالات متحده محسوب می‌شود.

بهره‌گیری از قدرت هوشمند در زمان "اوباما" در مناطق بحرانی گسترش بیشتری پیدا کرد.

"جوزف نای" بر این اعتقاد است که در عصر اطلاعات جهانی سرنوشت امریکا به ایجاد جذابیت برای تاثیرگذاری بر ادراک سایر کشورها بستگی دارد. وی می‌گوید: "قدرت نرم بر قابلیت شکل دادن به علایق دیگران تکیه دارد. لذا مدیریت اقتصادی در آمریکا بر اساس ایجاد انگیزش برای تولید و ابتکار مورد تأیید جوزف نای است". قدرت جاذبه در دنیای تجارت زمانی حاصل می‌شود که به همراه مطلوبیت کالای تولید تبلیغات لازم بوجود آید.

جنگ سخت

منظور از جنگ سخت همان قدرت نظامی و اقتصادی است که دارنده آن برای وادار کردن طرف مقابل و یا رقیب با استفاده از استراتژی تهدید و هراس آنرا به کار می‌گیرد و چنین قدرتی مترادف و متضمن رویکرد زور و ایجاد ترس و اطاعت پذیری اجباری از صاحب قدرت می‌باشد. شاخص‌های اصلی قدرت سخت را ظرفیت‌ها و توان‌های نظامی و دفاعی و اقتصادی تشکیل می‌دهد که مبتنی بر پیش فرض ایجاد ترس و هراس و تهدید در رقیب برای پذیرش خواست‌های خود می‌باشد. (همان: ۲۵۶) قدرت نظامی و اقتصادی به مثابه قدرت سخت می‌توانند دیگران را به تغییر مواضع خود سوق دهند. این نوع قدرت بر پاداش‌ها (هویج) و تهدیدها (چماق) مبتنی است. اما گاهی نیز می‌توان نتایج دلخواه را بدون تهدید یا پاداش ملموس کسب کرد، این شیوه رسیدن غیر مستقیم به نتایج مطلوب چهره دوم قدرت نامیده می‌شود. (نای، ۲۰۰۴: ۵)

قدرت سخت که غالبا به قدرت نظامی بستگی دارد، با توانایی دستور دادن به دیگران برای فرمانبرداری اندازه‌گیری می‌شود. وجه غالب قدرت سخت، قدرت نظامی است. در تعریفی ساده این قدرت عبارت از قابلیت کشتن، صدمه زدن، اعمال زور و تخریب است. گهگاه این قدرت به وسیله افرادی در داخل کشور، مثل بارون‌های فئودال در قرون

وسطی و ارتش آزادی بخش ایرلند در عصر معاصر، قبضه می‌شود؛ اما قدرت نظامی در زمان حال اصولاً در انحصار حکومت‌ها و برای حفاظت سرزمینشان از تجاوز و خرابکاری داخلی است. بنابراین قدرت نظامی عبارت از ابزاری قانونی برای اعمال خشونت و زور است و حکومت از این وسیله در روابط فیما بین، و در صورت لزوم به منظور برقراری امنیت داخلی، استفاده می‌شود. استفاده از قدرت سخت در نظام بین‌الملل، علاوه بر شکل‌گیری جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای تاکنون باعث شکل‌گیری دو جنگ جهانی نیز شده است که در نهایت ده‌ها میلیون انسان را به کام مرگ کشانده است. بطور خلاصه قدرت سخت متضمن کاربرد استراتژی زور با استفاده از توان نظامی و اقتصادی بر علیه کشور مقابل است و نتیجه آن ایجاد حساسیت منفی در بین دولتمردان، نخبگان و مردم کشور مقابل یا مقهور است و لذا پذیرش سیادت کشور قدرتمند از سرناچاری و اجبار صورت می‌پذیرد. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۵۷)

اهداف فرعی و ثانویه در اعمال تهدیدات نرم: در کنار اهداف اصلی، اهداف فرعی در چارچوب موارد ذیل قابل شناسایی است:

هدف اعمال تهدیدات نرم نباید صرفاً تخریب فیزیکی روند عادی کار باشد. افرادی که آرزو و تمایل مقاومت دارند اغلب انگشت شمار و فقیر و غیر مسلح‌اند. نظام مستقر می‌تواند از هزاران نفر برای ترمیم آنچه اقدام غیر خشونت آمیز به دنبال نابودی آن است بهره گیرد یا آنچه را که این اقدام به دنبال ایجاد آن است نابود سازد. نظام مستقر می‌تواند با استفاده از نیروهای نظامی و پلیسی از هرگونه اقدامی جلوگیری کند. این نیروها با توجه به امکانات و توانایی‌هایشان در صورت بروز درگیری همواره طرف پیروز خواهند بود. اقدام غیر خشونت آمیز از این جهت مؤثر است که فرصت استفاده از زور را برای این نیروها به وجود نمی‌آورد.

هدف اعمال تهدید نرم نباید صرفاً نمایشی باشد مثلاً نباید صرفاً دستگیر شدن باشد چرا که برای این گونه کارها راه‌های دیگری نظیر دزدی و غیره وجود دارد.

هدف اعمال تهدید نرم نباید صرفاً به اعتراض و تظاهرات خلاصه شود. در برخی دوره‌ها (نظیر دهه ۱۹۵۰) تظاهرات یک رخداد نادر به حساب می‌آمد چرا که در آن زمان مقاومت آشکاری وجود نداشت و این نوع تظاهرات تأثیر زیادی برجای می‌گذاشت و به مثابه یک بیانیه مؤثر بود. اما در حال حاضر اعتراض و تظاهرات به بخشی از صحنه سیاسی تبدیل شده است و اگرچه می‌تواند به پر رنگ کردن و نشان دادن برخی مسائل کمک کند اما نمی‌تواند به تنهایی باعث تغییر پایدار گردد.

مبانی فکری تهدیدات ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران

نگرش و گرایش در واقع چارچوب کلان امنیت ملی یک کشور و همچنین منطق و روش نظری آن را مشخص می‌کند. از سوی دیگر نگرش و گرایش بر جنبه‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی امنیت ملی کشور تأکید دارد. بدیهی است شناخت و ارزیابی نگرش و گرایش امنیت ملی کشورها، زیر ساخت‌های تحلیلی را در خصوص راهبردهای سیاست‌ها، اهداف و برنامه‌های امنیتی کشور موردنظر تقویت می‌نماید و توان ما را در درک و شناخت علل و دلایل، همچنین در ارزیابی و حتی پیش‌بینی پدیده‌ها و رفتار-های امنیتی کشوری مورد نظرافزایش می‌دهد. نکته بسیار مهم دیگر به نیت یا مقاصد اصلی باز می‌گردد. شناخت نگرش و گرایش منطق عمل امنیت ملی یک کشور، امکان کنار زدن پرده‌ها و شکافتن تاریکی‌ها و رسیدن به نیت و مقاصد اصلی کشورها در حوزه امنیت ملی را تقویت می‌کند.

۱: مفهوم امنیت ملی در آمریکا

راهبردهای امنیت ملی آمریکا به علت ماهیت اجرایی این اسناد تعریفی از امنیت ملی ارائه نشده است. با این وجود در نظریه‌ها و مکاتب امنیتی، مفهوم امنیت ملی به چند حوزه اساسی مربوط گردیده است. رئالیست‌ها عمدتاً امنیت ملی را مترادف با منافع می‌دانند، اما در این چارچوب منافع را بعضاً با قدرت و یا با تهدیدات اندازه‌گیری می‌نمایند. یعنی امنیت ملی مترادف با منافع - تهدید یا منافع - قدرت در نظر گرفته

می‌شود. رویکردهای لیبرالیستی نیز امنیت ملی را مترادف با منافع در نظر می‌گیرند، اما عموماً آن را با صلح اندازه‌گیری می‌نمایند؛ حال یا صلح ایجابی یا صلح منفی و یا صلح دموکراتیک.

اسناد امنیت ملی آمریکا خصوصاً اسناد دوران جنگ سرد، امنیت ملی را مترادف با منافع - تهدید در نظر می‌گرفت. یعنی حفظ منافع کشور که آن هم با مرجعیت دولت ملی تعریف می‌گردید. اما در حال حاضر برخی تغییرات ایجاد شده است. هر چند روح حاکم بر مفهوم امنیت ملی در اسناد ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ همچنان منافع - تهدید می‌باشد، اما تلاش شده تا محور منافع - تهدید گسترش یافته و به نوعی ترکیبی از منافع - تهدید و دموکراسی سازی (بخوانید آمریکایی سازی) جایگزین آن شود. یعنی منافع کشور در برابر تهدیدات امنیت ملی و مهار تهدیدات از طریق لیبرالیزه کردن محیط‌های تهدیدزا و ایجاد حکومت‌های لیبرال دموکراسی (آمریکا محور). با این وجود سند ۲۰۰۲ در مفهوم امنیت ملی بیش از این پیش رفته و بیشتر به مفهوم منافع - قدرت - تهدید متکی است یعنی تأمین منافع و مهار تهدید از طریق قدرت. اما قدرت دیگر صرفاً قدرت سخت افزاری تعریف نگردیده و سعی شده از آموزه‌های لیبرالیستی به عنوان جنبه‌های نرم قدرت استفاده شود.

۲: رویکردهای امنیتی در آمریکا

در طول نیم قرن گذشته رهیافت‌ها و نگرش‌های مختلفی در خصوص مسائل امنیتی در آمریکا مطرح گردیده که همه آنها در چارچوب سه رویکرد اصلی قابل بررسی است. دسته بندی براساس سه رویکرد از اعتبار مناسبی نیز برخوردار است. زیرا در سیاست خارجی آمریکا ملاحظات امنیت ملی در این چارچوب قابل شناسایی است و دو رویکرد اول تقریباً تمام دوران ۵۰ ساله سیاست خارجی آمریکا را در اشغال خود داشته‌اند و رویکرد سوم هر چند از عناصر و عوامل نسبتاً مؤثر در دستگاه‌های سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی آمریکا برخوردار بوده، اما عموماً در حاشیه قرار داشته و ملاحظات امنیتی آن نیز صرفاً نمادین بوده است.

تصویب و اختصاص بودجه ۳ میلیون دلاری در سال ۲۰۰۵ و اعلام رسمی آن از سوی وزارت خارجه آمریکا با هدف اعلام شده کمک به سازمان‌های غیر دولتی ایرانی در زمینه‌های مطبوعاتی و حقوق بشر و همچنین تصویب بودجه ۷۵ میلیون دلاری در سال ۲۰۰۶ میلادی که در بودجه‌های دولت آمریکا به صورت رسمی و علنی برای فعالیت ضد ایرانی اختصاص داده شده، از دیگر مصادیق این موضوع می‌باشد. در همین خصوص رایس وزیر خارجه آمریکا محل هزینه‌های این بودجه را حوزه رسانه‌های ایرانی، حوزه سازمان‌های غیردولتی، آموزش و اینترنت اعلام نمود.

تقویت برنامه‌های رادیو فردا، از جمله سرویس‌های سخن پراکنی بین‌المللی ایالات متحده که به هزینه کنگره و تحت نظر شورای سخن پراکنی بین‌المللی آمریکا اداره می‌شود، تقویت برنامه‌های بخش فارسی صدای آمریکا و راه اندازی سایت اینترنتی وزارت امور خارجه آمریکا به فارسی و تحت عنوان «پل ارتباطی ایران - آمریکا» از جمله مواردی است که در چارچوب برنامه‌های بخش رسانه‌ای این بودجه انجام شده است.

در کنار مصوبات و بیانیه‌های رسمی و به دنبال برخی تغییرات در وزارت خارجه آمریکا، دولت این کشور در اکتبر ۲۰۰۶ اقدام به راه اندازی دفتر امور ایران در دوی نمود. وزارت خارجه آمریکا خود اذعان دارد که راه اندازی این دفتر به خاطر این است که ایران یکی از اصلی‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا در ۱۰ سال آینده می‌باشد. بر همین اساس در وزارت خارجه آمریکا نیز ۱۰ تا ۱۵ پست جدید در خصوص ایران ایجاد گردیده است. وظیفه این دفتر مدیریت هزینه کرد بودجه ۷۵ میلیون دلاری آمریکا اعلام شده است.

نتیجه گیری:

به گزارش مجله نامه، رئیس‌جمهور آمریکا در پیام نوروزی سال ۲۰۰۹ اعلام کرد که خواهان همکاری با ایران براساس صداقت و احترام متقابل است البته پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ در ایران، رویکرد دولت اوباما نیز تغییر کرد. این در حالی است که لحن اوباما و مواضعش در قبال ایران پس از گذشت چهار سال تغییر کرد و وی با اتحاد کشورهای اروپایی و عربی شدیدترین تحریم‌های اقتصادی را علیه ایران اعمال کرده است. آنچه از الگوی راهبردی اوباما در برخورد با ایران می‌توان به‌دست آورد، آن است که رئیس‌جمهور آمریکا تلاش دارد تا از قدرت نرم، الگوهایی بر مبنای چند جانبه گرایی و فرآیندها معطوف به دیپلماسی فشار علیه ایران استفاده نماید. (حاجی، ۱۳۹۰، سایت حکومت اسلامی). با روی کار آمدن باراک اوباما تلاش نمود از شیوه برخورد دولت دبلیو بوش فاصله بگیرد اما کماکان همان سیاست رفتاری را دنبال کند. چگونگی رابطه با ایران در صدر دستور کارهای سیاست خارجی آمریکا در زمان دولت اوباما قرار داشت. طرح استقرار سیر دفاعی موشکی آمریکا در شرق اروپا در همین راستا و برای کنترل توان موشکی و هسته ای ایران می‌باشد.

جان کری وزیر امور خارجه آمریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی که با همتای فرانسوی خود شرکت کرد گفت باراک اوباما رسماً اعلام کرده در صورت موافقت رهبر ایران به دنبال مذاکره دو جانبه با این کشور است و با اعلام اینکه ایران کشوری با تاریخی غنی و قابل توجه است گفت من بار دیگر تأکید می‌کنم ایالات متحده آمریکا جدیت خود را در مذاکره با ایران همراه با رعایت احترام متقابل نشان داده است.

(WWW,A.E.L,2011) بازدارندگی، تصاعد تحریم‌های چند جانبه، مهار و محدود سازی راهبردی، دیپلماسی اجبار، هویت زدایی فزاینده در قالب یک جنگ چند لایه و پیچیده به نام جنگ هوشمند در سه سطح بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی در حوزه‌های مختلف اقتصادی سیاسی امنیتی، اجتماعی و فرهنگی به عنوان واقعیت سیاسی امنیتی -راهبردی آمریکا در مقابله با ایران محسوب می‌شود. شواهد موجود بیانگر این است که

راهبرد امریکا در برخورد با ایران در دوره جدید متناسب با شرایط کنونی با تغییراتی مواجه شده است. (متقی، ۱۳۹۱: ۲۱۵)

قالب‌های ادراکی- شخصیتی اوباما که در دوره قبل با سیاست تغییر شروع کرد و همچنین الگوهای حاکم بر ساختار قدرت سیاسی امریکا از یکسو و فضای پیچیده و مبهم محیط‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از سوی دیگر امریکا را بر آن داشته است که تحول رفتاری و کارکردی خاصی در فرایندهای اعمال و کنترل قدرت به وجود آورد و مدار جدیدی را در چگونگی اعمال قدرت سیاسی در محیط‌های امنیتی خود ایجاد نماید. بر این اساس بازی سیاسی و امنیتی ایران- آمریکا نیز در چنین شرایط و فضایی مبتنی بر همان راهبردی که تاکنون اتخاذ می‌شده سازماندهی خواهد شد. لیکن به دلیل فضای ابهام شرایط بحرانی و روند شتاب‌زای تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی به ویژه دگرگونی صحنه و نقشه بازی در اثر حوادث منطقه (بیداری اسلامی) در قالب‌های جدید پیگیری خواهد شد. چنین شرایطی یک وضعیت پیچیده خطرناک مبهم و حساسی را بوجود خواهد آورد که شناخت آن نیازمند درک صحیح ژرف‌اندیشی عمیق هوشمندی دقیق و بصیرت نافذ می‌باشد. (WWW,A.E.L,2011)

انتخاب مجدد باراک اوباما می‌تواند برای ایران دو پیامد به همراه داشته باشد: از یک طرف احتمال دارد دولت وی را وادار نماید از طریق مجاری غیر مستقیم مانند ترکیه، روسیه یا مسئول سیاست خارجی اروپا، ایران را به از سرگیری مذاکره با گروه ۵+۱ ترغیب کند یا بر عکس، چانه زنی با متحدان اروپایی و آسیایی برای تحریم بانک مرکزی و نفت ایران را افزایش دهد. (متقی، ۱۳۹۱: ۲۱۹)

در شرایط کنونی، هدف مطلوب امریکا، انگلستان و اسرائیل از گسترش واگرایی‌های قومی - فرقه‌ای، تضعیف اقتدار و مشروعیت سیاسی - ایدئولوژیک حاکمیت، افزایش ناامنی در داخل و جلوگیری از شکل‌گیری یک نظام امنیت دسته جمعی توسط کشورهای عربی - اسلامی خاورمیانه است؛ برای مثال یکی از ابزارهای تهاجم نرم افزاری

انگلستان، از اوایل قرن بیستم تاکنون، ایجاد فرقه‌های جدید، مانند بهائیت در ایران به و هابیت در عربستان، قادیانیه در هندوستان و... یا گسترش ناسیونالیسم قومی مانند پان-عربیسیم، پان‌ترکیسم و پان‌ایرانیسم است و مشاهده می‌شود که در شرایط حساس کنونی نیز، رگه‌هایی از این سیاست، به صورت هدفمند و مدیریت شده علیه امنیت ملی و تمامیت ارضی کشور در حال برنامه ریزی است.

بررسی رابطه سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا و جریانات قوم گرا در ایران بستگی به فهم اهداف و منافع تصویری دولت آمریکا در خاورمیانه و تهدیدات آن است. با درک اهداف تصویری آمریکا در خاورمیانه می‌توان چرخش‌های رفتاری آمریکا و رابطه با متحدان موقتی و دائمی این کشور را تا حدی تبیین نمود. زمانی برای جلوگیری از نفوذ بیشتر کمونیسم در شوروی از گروه‌های متعصب بنیادگرا در افغانستان حمایت می‌کرده است و گاهی از گروه‌های اقتدارگرا و غیر دموکراتیک در کشورهای عربی خاورمیانه. بنابراین با معطوف کردن کنش‌های دولت آمریکا در عرصه خاورمیانه با منافع تصویری آن کشور، نوع رابطه این کشورها با گروه‌ها و کشورها مشخص خواهد شد. در مورد ارتباط دولت آمریکا با گروه‌های قوم گرا و جدایی طلب ایران نیز باید از یکسو به منافع تصویری ایالات متحده در خاورمیانه در دوره‌های خاص و منابع تهدید آن توجه کرد و از سوی دیگر به پتانسیل گروه‌های قومی به مثابه ابزار تأمین منافع آمریکا در این دوره‌ها نگریست.

آمریکا و حمایت از گروه‌های مخالف دولت ایران در سیاست مهار دوجانبه؛ در سیاست مهار دوجانبه دولت آمریکا و تاکید آن بر تحریم، ارتباط با مخالفین دولت ایران نیز مورد توجه بود. اما در این مرحله اولویت بر مخالفین سیاسی چون سازمان مجاهدین خلق (MEK) بود و نه گسترش قومیت‌گرایی در ایران هر چندگاه در انتقادات حقوق بشری از ایران از نقض حقوق قومیت‌ها سخن به میان آورده می‌شد اما دولت آمریکا به ارتباط مشخص با گروه‌های قومی (همانطور که در سیاست‌های نومحافظه کاران قرار دارد) تاکید نداشت.

اختصاص بودجه ۲۰ میلیون دلاری علیه ایران: کاخ سفید پس از هفته‌ها مذاکره و تشنجات جدی در کنگره آمریکا، سرانجام تحت فشار گینگریچ رئیس کنگره با تخصیص مبلغ ۲۰ میلیون دلار برای انجام فعالیت‌هایی علیه ایران موافقت کرد. این پیشنهاد توسط گینگریچ بعنوان شرطی برای تصویب بودجه سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا به رئیس‌جمهوری این کشور ارائه شد. بر اساس این مصوبه کاخ سفید می‌تواند کمک‌های نظامی در اختیار مخالفین جمهوری اسلامی ایران قرار دهد. روزنامه واشنگتن پست هدف از تخصیص این بودجه را وادارد کردن ایران به متوقف ساختن مواضع ضد آمریکایی عنوان می‌کند.

ویلیام بی من استاد دانشگاه براون در ژوئن ۲۰۰۳ طرح دولت بوش برای تغییر رژیم ایران را به این شکل ترسیم کرد: ۱- حمایت از گروه‌های تجزیه طلب به ویژه عناصر افراطی آذری ۲- حمایت از سازمان مجاهدین خلق ۳- حمایت از سازمان گروه‌های سلطنت طلب ۴- دخالت نظامی در صورت لزوم

نقش گروه‌های تجزیه طلب قومی در استراتژی‌های آمریکا علیه ایران در ارتباط با پرونده هسته‌ای ایران؛ با توجه به مقاومت ایران در برابر فشارهای آمریکا در پرونده هسته‌ای، مسئله گروه‌های قومی ایران مورد توجه دولتمردان بوش قرار گرفته است تا به مثابه ابزاری برای اعمال به فشار برای تغییر رفتار ایران و یا تغییر رژیم ایران مورد استفاده قرار دهند. هر چند حمایت از مخالفین سیاسی جمهوری اسلامی ایران، در سیاست مهار دو جانبه نیز توسط CIA انجام می‌گرفت اما تأکید بر مقوله گروه‌های قومی ایران به عنوان دستاویزی برای تأمین منافع آمریکا علیه ایران، امر جدیدی است. همان طور که جان برادلی تصریح می‌کند، تصمیم گیران دولت‌های غربی به طور تاریخی توجه کمی به مسئله تکثر قومی ایران مبذول داشته‌اند اما اکنون بیشتر بر سیاست‌های قومی درون ایران متمرکز شده و بر تأثیر احتمالی مسئله تکثر قومی ایران بر ثبات بلند مدت دولت جمهوری اسلامی (بحث تغییر رژیم) و تأثیر کوتاه مدت بر جهت‌گیری سیاست خارجی و داخلی ایران معطوف شده‌اند. در این میان کتاب جدید خانم برندا شفر؛ مدیر

مرکز مطالعات خزر در دانشگاه هاروارد توجه طرفداران تغییر رژیم ایران با استفاده از حربه گروه‌های قومی ایران در واشنگتن را به خود جلب کرد. وی در کتاب *Borders and Brethen: Iran and the challenge of Azarbaijan* سعی می‌کند نظر اکثر محققان را مبنی بر وجود همبستگی و هویت ملی را در ایران نفی کند. به نظر وی هویت ایرانی در بین گروه‌های قومی ضعیف شده و آگاهی فرهنگی در میان ایران گسترش یافته است. وی بیان می‌کند که تصمیم‌گیران غربی باید به این حقیقت توجه کنند که سیاست‌های قومی بر انتخاب‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی تأثیر می‌گذارد و عاملی مؤثر در میزان ثبات سیاسی آینده ایران خواهد بود. مثلاً آذربایجانی‌ها، کردها، عربها، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها در کناره‌های کشور ایران متمرکز هستند که با مردم کشورهای همسایه خود ارتباط و پیوستگی دارند. اضافه بر این اقلیت‌های قومی در ایران در کشورهای دیگر در اکثریت هستند و همین عامل تأثیر مهمی بر روابط دو جانبه ایران با همسایه‌هایش دارد. وی بر آن است که به دلیل تعداد زیاد آذری‌ها، کشور ایران از کشور آذربایجان به خاطر اینکه میتواند منشاء الحاق‌گرایی و تجزیه ایران شود، احساس تهدید نماید. به خصوص اینکه پس از فروپاشی شوروی، ارتباط بین مرزی بین اقلیت‌های قومی در ایران و دولت‌های همسایه به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است و همین امر باعث ایجاد مشکل امنیتی برای ایران شده است. دولت بوش نیز تمایلش را برای استفاده از گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی برای تغییر رژیم نشان داده است و در هر دو گزینه نظامی و سیاسی برای تغییر رژیم ایران از طریق تأمین مالی و یا آموزش تسلیحاتی بر این موضوع متمرکز شده است. می‌توان گفت که بهره‌برداری از تکرر هویتی ایرانی توسط آمریکا در موضوع پرونده هسته‌ای ایران نمود یافته است. دولت بوش تا کنون دو گزینه اصلی (نظامی و سیاسی) را درباره نوع مواجهه با ایران مورد ارزیابی قرار داده است که در هر دو گزینه بافت دورنی و متکثر فرهنگی ایران یا در مرحله آماده سازی نیروها (bulds up) و اجرای عملیات در رویکردهای نظامی و یا در گسترش تعارضات داخلی در رویکردهای سیاسی در تصمیم ایالات متحده مؤثر بوده است.

استراتژی نظامی آمریکا و نقش گروه‌های تجزیه طلب؛ نشریه ویکلی استاندارد که نزدیک به مواضع نومحافظه‌کاران است در مقاله‌ای به قلم سرهنگ دوم توماس مک اینری، مشاور سابق و معاون رئیس ستاد هوایی آمریکا بیان کرد که: «عملیات گسترده هوای به همراه عملیات پنهان حمایت از ناراضیان داخلی همانطور که در افغانستان اجرا شد می‌تواند با استفاده از گروه‌های قومی غیر فارس برای سرنگونی رژیم طرح ریزی شود. به نظر وی نابودی ساختار نظامی ایران می‌تواند فرصتی برای تغییر رژیم ایران باشد زیرا حداقل توان حکومت ایران را برای کنترل مردم از بین می‌برد. از نظرگاه او، همزمان یا پیش از حمله، یک عملیات گسترده پنهانی با مشارکت تمامی تبعیدی‌های خارج از ایران باید طرح ریزی شده و در طول دوره آزمایش گزینه دیپلماسی برای حل پرونده هسته‌ای، این گروه‌ها را آموزش داد. این تلاش‌ها می‌تواند بر پایه مدل افغانستان باشد که نه تنها توانایی رژیم ایران برای تلافی حملات آمریکا را تحلیل می‌برد بلکه در بین مردم هم آسیب پذیر خواهد شد. وی اضافه می‌کند که جمعیت متکثر قومی ایران زمینه مساعدی را در اختیار ایران قرار داده که می‌توان برای عملیات مخفیانه از آن بهره برد؛ تنها ۵۱ درصد ایران فارس هستند و کردها و آذری‌ها ۳۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند که ۷۰ درصد آنها زیر ۳۰ سال و دارای نرخ بیکاری ۲۰ درصد هستند. اما نکته مهمتر اینکه بخش اعظم قومیت‌های ایرانی هم مرز و همسایه کشورهای جمعیت مشابه قومی هستند که می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد. بر اساس چنین تحلیل‌هایی است که تلاش آمریکا برای گسترش حضور نظامی خود در جمهوری آذربایجان و تحکیم پیوندهای نظامی با این کشور معنادار می‌شود. بر اساس گفته فعالان ایرانی خارج از کشور که در پرونده تحقیقاتی ایالات متحده شرکت داشته‌اند، وزارت دفاع آمریکا مصرانه در حال بررسی میزان و سرشت نارضایتی قومی علیه حکومت اسلامی ایران است. به ویژه اینکه پنتاگون علاقمند است بداند که آیا ایران مانند عراق مستعد هرج و مرج خشونت‌آمیز بر پایه خطوط شکاف قومی هست یا نه؟ و اینکه این شکاف‌های قومی می‌تواند به فروپاشی ایران مثل شوروی بیانجامد؟ کارشناسان اطلاعاتی آمریکا اشاره می‌کنند که چنین تحقیقاتی نشانه مراحل اولیه طرح‌های احتمالی برای یک حمله

زمینی به ایران بوده و نیز به منظور ارزیابی این نکته است که ناآرامی در مناطق مرزی ایران چه تأثیری بر امنیت سربازان آمریکایی مستقر در عراق دارد.

اسکات رتیر در مقاله‌ای دیگر برای الجزیره در تابستان ۲۰۰۶ مجدداً اعلام کرد که: «نیروهای CIA و نیروهای ویژه آمریکا، نیروهای آذربایجان را در قالب واحدهای نیروی ویژه آموزش می‌دهند که توانایی انجام عملیات در دورن خاک ایران و شوراندن بخش عظیم اقلیت قومی آذری‌ها را داشته باشند.» به نظر رتیر ارتش آمریکا از یک گروه جدایی طلب در ایران به نام «جنبش آزادیبخش ملی آذربایجان جنوبی» (NLMSA) حمایت می‌کند و با حمایت‌های مالی، آموزشی و تجهیزات نظامی به آنها کمک می‌کند که توانایی شوراندن مردم را در آذربایجان ایران داشته باشند. یکی از نقش گروه‌های قومی تجزیه طلب در استراتژی‌های سیاسی ایالات متحده ناامن سازی ایران است. در گزینه‌های سیاسی‌ای که ایالات متحده در رابطه با برنامه هسته‌ای ایران اتخاذ کرده است نیز توجه زیادی به گروه‌های قومی ایران می‌شود. در گزینه‌های سیاسی افزایش فشار از طریق تحریم‌های گسترده‌تر شورای امنیت و یا حمایت از تغییر رژیم ایران از درون و توسط نیروهای اپوزیسیون به ۲ شیوه از گسترش قومیت‌گرایی در ایران حمایت می‌شود. ۱- ناامن سازی ایران و حمایت از شورش‌های محلی داخلی و ۲- حمایت مالی از تجزیه طلبان قومی خارج از کشور

دولت آمریکا بودجه‌ای ۷۵ میلیون دلاری را برای ارتقاء دموکراسی در ایران از کنگره درخواست شده بود که از آن ۳۶ میلیون دلار به تلویزیون صدای آمریکا و رادیو فردا پیدا کرد و بقیه خرج گروه‌های حقوق بشری و NGOها و نیز شبکه آذری زبان چهرگانی تحت عنوان Gunaz مستقر در شیکاگو شد. بوش در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۶ «قانون حمایت از آزادی ایران» (IFSA) را تصویب کرد که علاوه بر تحمیل محدودیت مالی در ایران و اختصاص بودجه ۷۵ میلیون دلاری، حمایت از نیروهای مخالف ایرانی را مورد توجه قرار داده بود. اما منتقدان این طرح معتقدند که در ایران هیچ گروه مخالف قدرتمندی وجود ندارد و گروه‌های اپوزیسیون در سردرگمی و پراکندگی به سر می‌برند. در این میان گروه-

های تجزیه طلب قومی ایران نیز برای جلب توجه غرب به آنها با تشکیل «کنگره ملت‌های ایران فدرال» را در ۱۹ فوریه ۲۰۰۵ در لندن تشکیل دادند. به همین منظور در این گزارش، به اهداف مخالفان نظام اسلامی ایران، در گسترش تنش‌های قومی فرقه‌ای و راهکاری خنثی‌سازی آن اشاره می‌شود. مهمترین اهداف ایالات متحده، انگلستان و اسرائیل، از گسترش واگرایی‌های قومی - فرقه‌ای در داخل کشور و منطقه عبارت است از:

۱- افزایش شکاف سیاسی - فرهنگی میان جمهوری اسلامی ایران با کشورهای عربی سنی منطقه؛ از ابزارهای قدرت نرم مخالفان نظام اسلامی ایران، برای جلوگیری از شکل گیری نظام امنیت منطقه‌ای، افزایش فضای بی اعتمادی میان ایران و کشورهای عربی - اسلامی منطقه است که در جنگ روانی جدید ایالات متحده، دامن زدن به تفاوت‌های قومی - فرقه‌ای سر لوحه راهبرد نظریه پردازان امریکا قرار دارد. کشورهای غربی با اتهام‌هایی همچون کمک ایران به شیعیان عراق، لبنان، بحرین، یمن و عربستان و نقض حقوق اقلیت‌های قومی - مذهبی تلاش می‌کند، کشورهای همسایه را به اقدام متقابل و دخالت در امور داخلی ایران، از طریق تحریک گروه‌های قومی استان‌های مرزی و تبلیغ فرقه‌هایی همچون وهابیت ترغیب کند و از طرفی توجه حاکمان کشورهای عربی را به جای تمرکز بر تجاوزها و اهداف توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی، متوجه جمهوری اسلامی ایران کند. اشاره پادشاه اردن مبنی بر ایجاد هلال شیعه توسط ایران در خاورمیانه، تا اندازه‌ای بیانگر تأثیرپذیری حاکمان عربی منطقه از جنگ روانی امریکاست.

۲- تضعیف انسجام ملی مردم ایران؛ در استان‌های مرزی ایران، به ویژه در هرمزگان، سیستان و بلوچستان، خوزستان، کردستان، آذربایجان غربی و خراسان شمالی، رگه‌هایی دال بر گسترش تنش‌های قومی - فرقه‌ای متأثر از دخالت عوامل خارجی مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که شواهد نشان می‌دهد، ایالات متحده و انگلستان، برنامه ریزی کوتاه مدتی (در کمتر از یک سال آینده) را برای افزایش واگرایی داخلی، با تاکید بر دو عامل قومیت و فرقیّت تدارک دیده‌اند و هرگونه تضعیف انسجام ملی، رابطه مستقیمی با

دیپلماسی فعال هسته‌ای، سیاست‌های خاورمیانه‌ای ایران و قدرت مانور مذاکرات دیپلماتیک خواهد داشت. پیش‌بینی می‌شود عوامل ستون پنجم دشمن که از آن سوی مرزها هدایت می‌شود، با برنامه‌ریزی ترور بعضی رهبران اهل تسنن و انتساب آن به حاکمیت ایران، بسترهای لازم، را برای منازعات قومی، فرقه‌ای فراهم کنند که در این میان، رسانه‌های صوتی - تصویری وابسته به آنان نیز با ایجاد جنگ روانی، به گسترش فضای بی اعتمادی کمک خواهند کرد و با هدایت هدفمند مسیر منازعات، دامنه آن را در کشور گسترش داده و پس از تحقق پیش زمینه‌های آن، خود را بر روی موج حمایت از اقلیت‌های قومی - فرقه‌ای سوار کرده و از ایران در موضوع‌های مورد مناقشه امتیازگیری می‌کنند.

فرقه‌گرایی سیاسی نیز می‌تواند، استقلال حاکمیت سیاسی دولت مرکزی را مورد چالشی قرار دهد؛ مانند گروهک منافقین، کنگره اکراد، کنگره جهانی آذربایجان، جبهه ملی بلوچستان و جبهه دموکراتیک مردمی خلق عرب (اهواز) که از مهم ترین فرقه‌های سیاسی مخالف نظام مقدس اسلامی ایران هستند. پیش بینی می‌شود که در میان مدت، ایالات متحده و انگلستان برنامه‌ریزی کنند که بین رهبران سه گروه فرقه‌های دینی، سیاسی و مذهبی در خارج کشور همگرایی به وجود آورند و با سازماندهی و حمایت مالی - سیاسی از آنان، تحت عنوان مفاهیم عوام پسندانه، مانند حقوق بشر، پتانسیل تهدیدهای درون مرزی را برای امتیازگیری در عرصه خارجی و تبدیل ایران به عنصری منفعل افزایش دهند؛ به ویژه در اتخاذ این روش بین دموکرات‌ها و جمهوری خواهان ایالات متحده نوعی انسجام فکری و وحدت رویه وجود دارد و راهبرد دموکرات‌ها بطور سنتی تغییر رژیم یا تغییر رفتار از طریق گسترش ناامنی‌های داخلی با تأکید بر مؤلفه- های قدرت نرم، به ویژه مفهوم نسبی حقوق بشر است. علیرغم وجود اختلافات عمیق در عقاید تشکیلاتی و مرامنامه فرقه‌های مختلف سیاسی - مذهبی، آنان تلاش می‌کنند، با ایجاد یک چارچوب نظری فراگیر و تهیه محورهای مشترک علیه نظام، گام مهمی را برای جلب حمایت آمریکا و انگلستان بردارند.

منابع:

کتاب

- احمدی، حمید (۱۳۸۰) قوم‌گرایی و امنیت ملی ایران، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات امنیتی کشور
- ایندر جیت پارمار و مایکل کاکس (۱۳۹۰)، قدرت نرم و سیاست خارجی ایالات متحده (دیدگاه‌های نظری تاریخی معاصر)، مترجم علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بوزان، باری، (۱۳۸۷)، مردم دولت‌ها هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- پور احمدی، حسین (۱۳۸۹)، قدرت نرم و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم
- پور سعید، فرزاد (۱۳۸۹)، امنیت پایدار و سیاست‌گذاری قومی در ایران فرآیندها و مولفه‌ها، مجموعه مقالات اولین همایش ملی قومیت همگرایی ملی و امنیت پایدار مرکز انتشارات دنیای کتاب واژه ارومیه
- نای، جوزف (۱۳۸۲)، کاربرد قدرت نرم، ترجمه سیدرضا میرطاهر، تهران نشر قومس
- (۱۳۸۷)، قدرت نرم، مترجم سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)

مقالات

- حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۰)، مسئله وحدت قومی و الگوی سیاست قومی در ایران،

تهران انجمن جامعه شناسی ایران، شماره ۳

- رشاد، افسانه (۱۳۹۰)، شاخص‌ها و کارکردهای قدرت نرم در فرآیند سیاست خارجی و امنیت ملی ج.ا.ایران (۸۹-۱۳۵۷)، تهران، نامه دفاع، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی، معاونت پژوهش، شماره ۴

- ضیایی، محمد صادق (۱۳۹۱)، تحلیل گفتمان انتقادی سخنان دولتمردان ایران و آمریکا، مجله جهانی رسانه‌ای، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، ایران

- کرمی، جهانگیر، بهار (۱۳۸۳)، هویت و سیاست خارجی دولت‌ها، فصلنامه سیاست خارجی

- متقی، ابراهیم، ۲۲ و ۲۳ خرداد (۱۳۸۴)، کنترل درون ساختاری در فرایند جنگ نرم آمریکا در خاورمیانه جدیدتر، همایش مسائل و چشم اندازهای خاورمیانه، بررسی طرح خاورمیانه بزرگ، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

- نامه دفاع (۱۳۹۰)، ایران در راهبرد و سیاست خارجی اوباما، مجموع مقالات نامه دفاع (۲۵)، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی- معاونت پژوهش، شماره ۲

- راهبرد امنیت ملی ۲۰۱۰ آمریکا، مجموع مقالات نامه دفاع (۲۸)، مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی- معاونت پژوهش، شماره ۵

- هرسیچ، حسین، آذر و دی (۱۳۸۰)، رابطه عملیات تروریستی و سیاست‌های مداخله گرایانه آمریکا، اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال ۱۶، شماره ۱۷۱-۱۷۲